



«تمام آنان که در مقطعی با حسین صفار هرنندی مصاحب و همکار بوده‌اند، می‌دانند که او در بیان دیدگاه‌هایش از سلوک شهید بهشتی فراوان شاهد می‌آورد. گفت‌وگو با او را از آن روی برگزیدیم که شونده‌ی خاطراتش از منش آن بزرگ بانیم، اما ناخود آگاه سمت و سوی سخن بیه طرف تحلیل کارنامه عملی شهید بهشتی و نیز بازنگری پاره‌ای از تلاش‌های فرهنگی برای محو چهره‌های اصیل انقلاب رفت.

یاد شهید بهشتی برای او فرخ‌بخش و شور آفرین است، تا آنجا که به رغم فشرده‌گی و تراکم برنامه‌های روزانه فرصتی را به واگویی کردن گفتنی‌هایش از او اختصاص می‌دهد و زمان تعیین شده برای این گفت‌وگو نیز عملاً دو برابر می‌شود.»

■ «شهید بهشتی و عمل‌گرایی» در گفت‌وگو با حسین صفار هرنندی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی

او جوانان را صاحب شخصیت و کرامت می‌خواست...

در دوران رژیم گذشته نام و آوازه آیت‌الله بهشتی برای شما چه چیزهایی را تداعی می‌کرد؟

در دوران قبل از انقلاب، مرحوم دکتر بهشتی در نگاه ما شخصیت ویژه‌ای داشت. آن قدری که ما می‌فهمیدیم، انتخاب ایشان توسط آیت‌الله میلانی برای تبلیغ در خارج، جلوه جالبی داشت. آنچه که من از او در ذهنم تصویر کرده بودم یک روحانی روشن بین و دارای ویژگی‌هایی چون تسلط به مبانی دینی، آشنایی با شیوه‌های گفتمان با قشر جوان، دانشجو و تحصیلکرده و حتی کسانی که در خارج اقامت داشتند، بود. افرادی هم که در خارج با ایشان تماس داشتند، از تسلط علمی و ویژگی‌های اخلاقی او بسیار تعریف می‌کردند. تا سالهای ۲۸، ۴۷ چنین تصویری از ایشان در خاطرم بود، سوای این که مرحوم ابوی هم ایشان را کاملاً می‌شناختند.

خاطره اولین دیدارشان را بگویید.

گمانم سالهای ۵۵، ۵۶ بود که از دبیرستان فارغ‌التحصیل شدم. مرحوم ابوی پیوسته از دکتر بهشتی به عنوان چهره شاخص روحانی آن سالها یاد می‌کرد. در این زمان مرحوم بهشتی به ایران برگشت و نمی‌دانم که همین بازگشت به اقامت دائمی ایشان در ایران منجر شد یا بعدها پیش آمد. در هر حال، ما بچه‌های فارغ‌التحصیل دبیرستانی، جلسه‌ای داشتیم و هرازگاهی از چهره‌های حاضر در صحنه‌های فکری و مبارزاتی دعوت می‌کردیم تا به این جلسات که به شکل دوره‌ای تشکیل می‌شدند، بیایند و برای ما صحبت کنند. یک بار که در خانه یکی از دوستان، در جنوب تهران، خیابان صفاری، جلسه گذاشتیم، از آقای بهشتی هم دعوت کردیم. از آن دیدار یکی دو نکته جالب یاد هست. یکی این که یکی از دوستان به حدی شیفته دکتر بهشتی بود که با تعابیر جالبی او را توصیف می‌کرد و مثلاً می‌گفت هیبت ویژه‌ای دارد، قدبلند، صدای رسا و شمایل جذابی دارد، طوری که جاذبه ظاهرش، مخاطب را جذب می‌کند. او حتی این توصیف را به جاهای با مزه‌ای هم می‌کشاند و مثلاً می‌گفت انگشتان دست دکتر بهشتی دو برابر دیگران کشیدگی دارد و خلاصه تعریفی که از مرحوم بهشتی می‌کرد، بسیار جالب بود. به این دلیل و دلایل بی‌شمار دیگر خیلی مایل بودم دکتر را از نزدیک ببینم. نکته جالب دیگر این بود که در فضای ایران آن روز، شنیده بودم که دکتر به خارج رفته، اذان نماز را به سبک برادران اهل سنت می‌گوید و اشهد ان علیاً ولی الله را نمی‌گوید. می‌خواستیم امتحان کنیم ببینم این حرف چقدر درست است. موقعیتی جور شد و ما نماز را به جماعت پشت سر او خواندیم. در رفق در دست پشت سرش ایستادم و گوشه‌هایم را نیز کردم و شنیدم که اذان و اقامه را کامل گفت. در عین حال که خیلی خوب می‌دانستم که شهادت به ولایت امیرالمؤمنین جزو اذان نیست و شیعه رجائی می‌گوید. در هر حال آن روز نمایشی را اجرا کردیم که در فضای بسته و پر از اختناق آن روزها، روشن‌فکرانه و غلیظ و شدید بود. در آن نمایش از محافل دینی رایج آن روز انتقاد کرده بودیم، دکتر بهشتی از کارنام تعریف کرد و گفت خوب است. قبلاً هم این نمایش را در مقابل مرحوم دکتر شریعتی اجرا کرده بودیم که به ما گفت این نمایش، محافل سنتی دینی را می‌رنجاند و باید به نوعی اشاره هم می‌کردیم که محافل پیشروی دینی هم وجود دارند و از این جهت بر ما ایراد وارد کرد. شهید بهشتی همین ایراد را هم از ما نگرفت و بعدها دیدم که در مواجهه با قشر جوان، یکسره جاذبه بود.

از ویژگی‌های ایشان کدام وجه در نظر شما برجستگی بیشتری دارد؟
مرحوم دکتر بهشتی مخاطب را مجذوب خود می‌کرد و سپس در فرصت مقتضی و با توانایی بالایی که داشت، او را می‌ساخت و تربیت می‌کرد. کسانی هم که نسبت به او نگاه مثبتی نداشتند، وقتی یک جلسه با او مواجه می‌شد، از او دل نمی‌کنند و حتی منتقدین پروپا قرص او هم، از این تغییر در نگرش، مصون نبودند، به طوری که پیش می‌آمد که کسی با نگاه تند انتقادی و هیاهو نزد او می‌آمد و هنگام رفتن، کرک و پرش می‌ریخت.

در وادی اخلاقیات آقای بهشتی را به کدام ویژگی می‌شناسید.
نظم و وقت شناسی. آقای قرآنی می‌گفت روزی با دوستان از قم می‌آمدیم و قرار بود ساعت ۷ زده شهید بهشتی برویم. آمدیم و ساعت یک ربع به هفت به خانه او رسیدیم و خوشحال بودیم که دیر نکرده‌ایم، چون می‌دانستیم که او آدم بسیار منظمی است و حتماً از

این که زودتر هم آمده‌ایم، خوشحال می‌شود و ما تمجید می‌کنند. در رژیم و دیدیم انگار کسی منتظر ما نیست. بالاخره یک نفر آمد و در راه باز کرد و گفتیم، «بفرمایید قرائتی هشتم»، او رفت و برگشت و عذرخواهی کرد که ساعت ۷ منتظر ما بوده‌اند. در هر حال وقت شناسی همین است که نه دیربرسی نه زود. شهید بهشتی برای تک تک لحظه‌هایش برنامه‌ریزی داشت. همین مسئله را هم در مورد حضرت امام (ره) ذکر می‌کنند.

در مورد شیوه مبارزاتی شهید بهشتی چه نگرش‌هایی وجود داشتند؟
در جمع ما کسانی بودند که می‌گفتند چرا دکتر بهشتی محیط داخل را که صحنه مبارزه است و در واقع اوج مبارزات مسلحانه و هنگام زندان رفتن افراد بی‌شماری است، ترک کرده و به خارج رفته است. آنها معتقد بودند که آقای بهشتی، روحانی عافیت‌طلب است و جایی را انتخاب کرده که دردسری در آن نیست و او را با دکتر شریعتی مقایسه می‌کردند. همانا کسانی بودند که بعد از یک جلسه گفت‌وگو با دکتر بهشتی، نگرشان نسبت به او به کلی تغییر می‌کرد. از رابطه مرحوم پدران و شهید بهشتی خاطره‌ای دارید؟

یادم هست یک ماه از این جلسه گذشته بود که مرحوم بهشتی به منزل یکی از هم محله‌ای‌های ما آمده بود. نمی‌دانم جلسه کردی مکتب‌الرضا یا هیئت دیگری بود. من نرفتم، ولی پدرم رفتند. پدرم در این جلسه به مرحوم بهشتی می‌گویند که اخیراً پسر من به جلسه‌ای آمده که شما حضور داشتید. دکتر بهشتی می‌گویند: «جلسه بسیار خوبی بود». پدرم می‌پرسند، «تکنت که پسر من است؟» مرحوم بهشتی می‌گویند، «خیر.» اما نکته‌ای که مرا سخت شیفته شهید بهشتی کرد این بود که خطاب به پدرم توصیفی را گفته بود که البته در حق من روان بود. او گفته بود، «جوانهای این دوره، حواسشان جمع است. آنها نمی‌خواهند خودشان را در لولای کس دیگری تعریف کنند، بلکه می‌خواهند به طور مستقل مطرح کنند، به همین دلیل



در آزاداندیشی، انصاف و تیزبینی ایشان همین بس که هنگامی که می‌خواستند نخست‌وزیر را انتخاب کنند و بسیاری از چهره‌ها مطرح شدند، شهید بهشتی با نهایت شهامت گفت: «اگر مسعود رجوی دارای افکار التقاطی و منافقانه نبود، از نظر قدرت اجرایی و توانایی سازماندهی، فرد بسیار مناسبی برای احراز این شغل بود!»



هم پسر شما خودش را معرفی نکرده است.»
معرفی نکرده بودید؟

خیر، ولی ایشان به اعتبار عمومی شهیدم، قطعاً مرا می‌شناخت، با این همه تلاشی نکرد که آشنایی بدهد. او می‌خواست افراد، از خود صاحب شخصیت و کرامت باشند نه به خاطر انتساب به دیگران. این سخن او خیلی به من چسبید. از آن به بعد گاهی جلساتی را که می‌آمد، می‌رفتم، اما عملاً ارتباط نداشتیم تا استانه انقلاب. کجا و به چه مناسبتی؟

مجلس ترجمه برای حاج آقا مصطفی در مسجد ارک گرفته بودند و بسیاری از آقایان از جمله آیت‌الله مهدوی کنی، شهید مطهری و شهید بهشتی حضور داشتند. یاد هست که آنها در کنار هم نشستند و بودند. نخستین رویدادی را که از مبارزه آشکار شهید بهشتی با رژیم شاه به یاد دارید، ذکر کنید.

راه‌پیمایی عید فطر سال ۵۷، بزرگ‌ترین راه‌پیمایی تا آن زمان بود. دو روز پس از آن، یعنی در روز ۱۶ شهریور، راه‌پیمایی عظیم دیگری برگزار شد. در آن راه‌پیمایی، همه مردم، بیکدیگر را به تجمع در میدان شهدا دعوت می‌کردند. بعضی‌ها تصور می‌کنند نام میدان ژاله پس از انقلاب به میدان شهدا تغییر پیدا کرد، در حالیکه این گونه نیست. قبل از

پیروزی انقلاب، چند بار در این میدان درگیری شد و چند نفر شهید شدند و مردم به شکل طبیعی و خودجوش، نام آن را میدان شهدا گذاشتند و با رنگ، روی نابلوهای خیابان و میدان هم نوشتند. در هر حال در آن راه‌پیمایی، شهید بهشتی جلوتر از همه حرکت می‌کرد و هنگام ظهر، در خیابان ولی عصر، نماز باشکوهی برگزار شد. سپس راه‌پیمایان به سمت میدان آزادی حرکت کردند و شهید بهشتی در آنجا سخنرانی مسبوسی را ایراد و مجموعه‌ای از مواضع انقلاب را اعلام کرد. من پشت جمعیت ماندم و به میدان نرسیدم. نقطه آغاز راه‌پیمایی‌های عظیمی که به طرف میدان آزادی داریم، اینجا بود. برنامه‌ریزی این راه‌پیمایی‌ها جامعه روحانیت مبارز و برنامه‌ریز و مدیر اصلی آن، شهید بهشتی بود.

موج ترور شخصیت شهید بهشتی و مخالفت افراد و گروه‌های گوناگون، از جمله منافقین با ایشان، به قبل از پیروزی انقلاب برمی‌گردد. تحلیل شما از این موضوع چیست؟

در راه‌پیمایی‌های تاسوعا و عاشورا، بسیاری از کارهای مجاهدین خلق در زندان بودند یا تازه از زندان آزاد شده بودند و می‌خواستند از این فرصت، بیشترین بهره‌برداری را بکنند، به همین دلیل با پلاکاردها و عکس‌های شهیدای خود در راه‌پیمایی شرکت می‌کردند. مرحوم دکتر بهشتی از همان زمان حواسشان جمع بود. ایشان در برنامه‌ریزی‌ها گفته بودند که به این شکل حضور پیدا نکنید، چون راه‌پیمایی متعلق به آحاد ملت است و به حزب و گروه خاصی تعلق ندارد، ولی البته آنها گوش نمی‌کردند و کار خودشان را می‌کردند. مردم هم با آنها بحث و جدل می‌کردند که چرا از مردم جدا هستید و مرحوم مطهری هم در این امر، بسیار جدی بود. مرحوم بهشتی اهل سماحت بود، از موضع آرامش و اطمینان برخورد می‌کرد و خیلی اهل مواجهه تند و صریح نبود.

و بعد از انقلاب؟

بعد از انقلاب، وقتی شخصیت و جاذبه‌هایش بر ملا شد، هنگ حیثیت نسبت به او هم بیشتر شد و حتی بچه مذهبی‌هایی، که پیش درستی نداشتند، نسبت به او بدگمان شدند، چه رسد به کسانی که با او سابقه دشمنی هم داشتند. آقای ... که طرفدار روحانیت هم بود، روزی این شایعه را مطرح کرد که شهید بهشتی موقعی که خارج بوده، به جای آب شیر می‌خورده. استادان هم به حرف خود دکترو بود. این موضوع به فرض اینکه واقعیت هم می‌داشت، ایرادی بر دکتر بهشتی نبود، چون در آن مناطق، آب گران‌تر از شیر است، بنابراین خوردن شیر به جای آب، امری عادی است، اما آنها می‌گفتند که این نشانه طبع بورژوازی است و کسی که چنین مشربی داشته باشد، بورژوا و حتی سرمایه‌دار است. عده‌ای هم او را به تفکرات غیرولائی منتسب می‌کردند و در هر حال طیف وسیعی از تهمت‌های سخیف و پیش‌پا افتاده تا تهمت‌های اساسی و بنیادین به ایشان زده می‌شد. آنها می‌گفتند او در مبارزه نقش اساسی نداشته، چون بخش اعظم عمرش را پس از قیام ۱۵ خرداد، در خارج کشور سپری کرده است. هنگامی که تشخیص دادند آدم مؤثری است، تمام نیروها و حملات خود را روی او متمرکز کردند. البته به همه حمله می‌کردند، ولی محور حملات، او بود.

از دیدگاه شما کدام رویداد بود که آقای بهشتی را عملاً در معرض حملات ضد انقلاب قرار داد؟

فکر می‌کنم یکی از برجستگی‌هایی که دشمنان را سخت متوجه شهید بهشتی کرد، توانایی حیرت‌انگیز او در مجلس خبرگان و به سامان رساندن قانون اساسی در حداقل زمان ممکن بود. رئیس مجلس که کاملاً مشخص بود توانایی انجام این کار را ندارد و لذا اداره امور به شکلی طبیعی به شهید بهشتی سپرده شد. یاد هست در یکی از جلسات، موضوعی مطرح شد که بسیار مورد اختلاف و بحث و حتی دعوا بود. شهید بهشتی با چنان درایتی موضوع را اداره کرد و به نتیجه رساند که همه، حرفش را پذیرفتند. او حرفش را قاطع و محکم می‌زد، به شکلی که همه می‌پذیرفتند. طرف مخالف سعی می‌کرد به هر نحو ممکن حرف خود را به کرسی بنشاند و وقتی شهید بهشتی توانست رأی اکثریت را بگیرد، آقایانی که کنار او بود گفتند «همین کارها را می‌کنی که می‌گویند انحصارطلبی!» شهید بهشتی لبخندی زد و با لحنی قاطع گفت، «متشکرم.» او از کسی که به او





نوبت به خودشان که می‌رسد اتفاقاً اسطوره‌سازهای قهاری هستند. جلال آل احمد در ترجمه سفری به شوروی اثر آندره زید، به این نکته اشاره می‌کند که در آنجا مجسمه لنین را به ارتفاع ۸ متر ساخته‌اند. بلندقدترین آدمی که فعلاً در دنیا هست حدود ۲/۵ متر قد دارد که احتمالاً بیمار است. پس چطور می‌شود از آدمی، مجسمه ۸ متری ساخت؟ آنها با اسطوره سازی از پیامبر (ص) و امیرمؤمنان (ع)

مخالفتند، اما اسطوره‌های خودشان چنین قد و قواره‌ای دارند. نتیجه‌گیری از این شیوه‌ها، چندان کار دشواری نیست. بشر پیوسته برای رشد و تعالی معنوی و ارتقای روحی به اساطیر نیاز داشته و گم‌کرده‌های خویش را در قالب و قامت آنان دیده و در ببحوحه‌های سترگ، به مدد آنها جان به برده است، منتهی سخن اینجااست که اساطیر باید مینا وریشه‌واقعی داشته باشند تا کار آمدی خود را حفظ کنند. امیرمؤمنان (ع) بی تردید اسطوره است. سیدالشهدا (ع) بی تردید اسطوره است و تمام کسانی که سعی در حذف اسطوره‌ها دارند، به خوبی از تأثیر آنها در تقابل باستم و انحطاط بشری آگاهند. کارنامه مخالفین اسطوره سازی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ تبلیغات پیوسته در طول تاریخ وجود داشته، گرییم که شکل آن تغییر کرده است. در آغازین سالهای حکومت اسلامی، متولیان تبلیغات توانستند از چهره الهی بزرگان دین، تصویری را ارائه دهند که مردمان هوشیار را نیز به تردید انداخت. متأسفانه در عصر مدرنیسم، با استفاده از تکنولوژی ارتباطات، کار آیی تبلیغات، بسیار بالا رفته است، از همین رو می‌توان انسان بی‌اصل و نسب و فاقد ریشه‌ای در میان مردم تبدیل به چهره‌ای وجیه کرد و همه را به اشتباه انداخت. افکار عمومی، ثابت نیست، بلکه می‌توان با حمله‌ها و ترفندهای تبلیغاتی، آن را ساخت و شکل داد. حتی در جوامع اصولی که میناها هنوز کاملاً محقق نشده‌اند، می‌توان از فاصله صبح تا ظهر، با فشار تبلیغاتی، فکری و عنصری را جان انداخت. ما به سوی یک آرمانکده درحرکتیم، ولی چون هنوز آن جامعه آرمانی، محقق نشده است، می‌توان با افکار عامه مردم بازی کرد. مخالفین اسطوره سازی، در بستری که ملاکها مخدوش و افکار عمومی سرگردان باشند، بهتر می‌توانند منویات خود را محقق سازند و داشتن اسطوره‌های سترگ، الهی و واقعی، دقیقاً همان چیزی است که جامعه را از این خطر حفظ می‌کند و لذا دشمنی و معاندت آنان با الگوسازی و اسطوره‌سازی، ریشه‌ای عمیق در اعتقادات آنان دارد.

کارنامه مخالفان اسطوره سازی را چقدر موفقیت آمیز می‌بینید؟ روند جهان روند رو به تکامل است و هر جریان نادرستی، بالاخره در جایی قطع می‌شود و می‌شکند. آنها تلاش می‌کنند و مسیری را طی می‌کنند و جامعه هم همراهشان می‌رود، اما ناگهان وجدان جامعه بیدار می‌شود و آحاد مردم دست به حرکتی می‌زنند که همه را متحیر می‌کند. مردم وقتی با جریانی همراه می‌شوند و در آن اصالت و صحت نمی‌بینند، ناگهان از همان جریانی که روزگاری با اشتیاق فراوان به استقبالش رفته بودند، روی می‌گردانند و هر آدمی را در جایگاه حقیقی خود می‌شناسند. این ویژگی را خداوند در ناموس خلقت تعبیه کرده است که باطل رفتنی است. خلقت، قدرت سالم سازی دارد تا آدمیان متذکر گردند. سیر تکاملی رو به سمت حیض نیست و لذا به فرموده قرآن، «... ولولا دفع الله الناس بعضهم لبعض لفسدت الارض ولكن الله ذو فضل علی العالمین. اگر نبود که خداوند بعضی از مردمان را به بعضی دیگر دفع نمی‌نمود، هر آینه زمین از فساد و ظلم تباه می‌گردید، ولیکن خداوند بر عالمیان، دارای بخشایش است.» و این گونه است که خداوند گروهی را توسط گروه دیگر به زیر می‌کشد و لذا خطیبات یکسره به سوی بالا نیست و خداوند به گونه‌ای کارسازی فرموده است که رویدادها این گونه رقم می‌خورند. و سخن آخر این که آیا شما نشریه شاهد یاران را مطالعه می‌کنید و اگر پاسخ شما مثبت است، در این مورد چه نظری دارید؟ به‌رغم تراکم کاری، ویژه‌نامه شهید مطهری را با دقت و تأخر مرور کرده‌ام و عرض می‌کنم که کار قوی و جالبی است و ناگفته‌های بی شماری را بازگو کرده است. اگر با همین شیوه به کارتان ادامه دهید، این نشریه جای خود را باز می‌کند. این شیوه که با طیف‌های مختلف صاحب‌می‌کنید و اقوال گوناگون و حتی معارض با یکدیگر را می‌آورد، اعم از این که از گوینده نام ببرید یا نبرید، از لحاظ پژوهشهای تاریخی، کار مفیدی را انجام می‌دهد، چون از یکسویه تگری و تنها به قاضی رفتن اجتناب می‌شود. این شیوه تضارب افکار، در تئور اندیشه آحاد مردم بسیار مؤثر است.

می‌گردد تا کار آن بنده خدا را راه بیندازد، ایثار می‌کند، اما تفاوت ره از کجا تا به کجاست. به اعتقاد من این فرد حتی اگر نتواند صد تومان را فراهم کند، درد شمرسازی از نیاز دیگران و عجز خود، ایثار عظیمی است. ایثار فردی که وقت بی نهایت خود را صرف کمک به دیگران می‌کند با ایثار دانشمندی که هر لحظه و ساعت زندگیش، ارزشمند است و با این همه، از همان زمان محدود برای کمک به دیگران بهره می‌گیرد، با یکدیگر تفاوت دارند. در مورد شخصیهایی چون شهید دکتر بهشتی اگر می‌توانستیم شخصیت، توانایی‌ها، علم و صفات بارز اخلاقیش را به درستی توصیف کنیم و بگویم که چگونه برای هر ثانیه عمرش برنامه‌ریزی داشت و در طول حیات کوتاهش، به چه دستاوردهای فکری و علمی عظیمی دست یافت و زندگیش را با دقت و موشکافی فراوری نسلهای پس از انقلاب قرار می‌دادیم، آن وقت ارزش انقلاب خود را بهتر اثبات می‌کردیم، زیرا وقتی چنین شخصیت‌های جامع‌الاطراف وقت و زندگی و جان خود را به پای این انقلاب می‌گذارند، قطعاً این حرکت واجد ارزشهای ویژه‌ای است که ما از آنها غافل بوده‌ایم. ما چون نتوانستیم این شخصیت‌ها را به شیوه‌ای صحیح معرفی کنیم، به تبع آن، ارزشهای اصیل انقلاب و درجه والای ایثار و شهادت نیز از نگاه ما پوشیده ماند. در بسیاری از موارد با اسطوره‌سازی نادر و تبدیل این چهره‌ها به موجوداتی فرابشری و نشیبت به تبلیغات بی‌محتوا که در نسل جوان داغی ایجاد می‌کند و در حالی که اصولاً آراهِه جوانها تضعیف شده و فرهنگ جدید، آسیب‌پذیری انسانها را بیشتر کرده است، شما درباره پدیده اسطوره‌سازی و در جهت مقابل آن، امحای اسطوره‌ها

اگر شخصیت‌های بزرگ خود را فرابشری کنیم، در واقع آنها را از دسترس آحاد جامعه دور کرده‌ایم. برگزیند. هر آدم بی‌ریشه و اصل و نسبی را که نمی‌توان الگو کرد. بعضی‌ها رندانه می‌گویند الگوسازی نکنید تا زمینه را برای انجام هر خطایی فراهم سازند. همان کاری که در بحث نسبی‌گرایی می‌کنند و می‌گویند که مطلق وجود ندارد و نیکی و بدی زاده شرایط زمان و مکان است

از ساحت اجتماعی و فرهنگی جامعه چه تحلیلی دارید؟ من به هر دو صورت تعریض دارم. اگر شخصیت‌های بزرگ خود را فرابشری کنیم، در واقع آنها را از دسترس آحاد جامعه دور کرده‌ایم. از سوی دیگر، آدمی نیازمند الگوست تا بتواند سره را از ناسره جدا سازد و راه درست را برگزیند. هر آدم بی‌ریشه و اصل و نسبی را که نمی‌توان الگو کرد. بعضی‌ها رندانه می‌گویند الگوسازی نکنید تا زمینه را برای انجام هر خطایی فراهم سازند. همان کاری که در بحث نسبی‌گرایی می‌کنند و می‌گویند که مطلق وجود ندارد و نیکی و بدی زاده شرایط زمان و مکان است. اینها ترفندهای نخ‌نمایی است. انسان کامل، پدیده‌ای است که می‌تواند الگو باشد و باید باشد. پیامبر، صلوات‌الله، الگو هستند. امیرمؤمنان الگو هستند. اینها الگو نیستند، پس ابوسفیان و ابوجهل الگو هستند؟ هر بنحلی که قادر به اداره خودش هم نیست که نمی‌تواند الگو باشد. پادم هست اوایل انقلاب در مصاحبه گزینش از فردی پرسیده بودند از چه کسی تقلید می‌کنی؟ جواب داده بود از عماما! و تقلید آسمانی را تا این سطح زمینی نزول داده بود. انسانها را از آسمان به زمین نمی‌کشیم که نزولشان بدهیم. شأن آسمانی بودن آنان را حفظ می‌کنیم و در عین حال، مردمان را با نون هدایت وجود آنان به شاهراه سعادت همچون قرار می‌شویم. من به هیچ وجه طرفدار اسطوره‌سازی غلط و بی‌ملاک نیستیم، اما جالب اینجااست که تمام متولیان طرد اسطوره‌سازی،

توهین کرده بود، جلوی دوربین‌های تلویزیونی تشرک کرد!

واکنش شهید بهشتی در مقابل سیل اتهامات چه بود؟ آیا در این زمینه هم خاطره‌ای دارید؟

یک بار شهید بهشتی به ستاد مرکزی سپاه پاسداران آمده بودند. من آن روز مأموریت خارج از تهران داشتم و متأسفانه در آن جلسه حضور نداشتم، اما کسانی که بودند برایم نقل می‌کردند که حتی بچه‌های سپاه که آدمهای مخلص بودند، حرفهای مردم کوچک و بازار را نقل می‌کردند تا که می‌گویند شما سرمایه‌دار هستید و از این قبیل. شهید بهشتی با نهایت متانت به همه سئوالات پاسخ می‌دهند، طوری که بالاخره صدای یکی از بچه‌ها درمی‌آید که این چه جور جلسه‌ای است و مگر ما چقدر وقت داریم که بتوانیم از دکتر بهشتی درباره ریشه‌یابی مهم‌ترین مسائل کشور سئوال کنیم و شما نباید به این حرفهای مزخرف جواب بدهید. سعه صدر ایشان به حدی بود که حتی در چنین موقعیتی، عنان اختیار را از کف نمی‌داد و به همه سئوالات با لحنی منطقی و متین پاسخ می‌داد.

مخالفتان اصلی شهید بهشتی لیبرالها نبودند. متأسفانه ایشان از هم لباسهای خود بیشتر ضربه خورد.

بله، در هر حال، حسادت سهم‌مهلک و کارسازی است. برخی از آنها به شهید بهشتی جفا کردند و برای حملات مناقین، لیبرالها و وگروه‌های چپ مساعد ساختند.

به شهادت اسناد روحیه عمل‌گرایی در آقای بهشتی بسیار قوی بوده است، در این‌باره چه گفتنی‌هایی دارید؟

مروح دکتر بهشتی بسیاری از کارها را به قدری بی‌سروصدا و مخفیانه انجام می‌داد که نزدیکان او هم متوجه نمی‌شدند. آن وقتها در جنوب تهران گودی بود که صدها پله می‌خورد و پایین می‌رفت. پدرم بسیار از این موضوع رنج می‌برد، چون هر وقت باران می‌آمد، خانه‌های مردم پر از آب می‌شد و او معتقد بود که این منطقه لکه ننگی بر پیشانی انسانیت است. انقلاب که شد، پدرم از شهید بهشتی دعوت کرد که به منطقه میدان هرندی بیاید. ایشان در آنجا سخنرانی کرد و گفت که این محله لکه ننگی بر پیشانی جمهوری اسلامی است و باید به سرعت به امور آن سر و سامان داد. از فردا صبح، اهالی منطقه به تدریج به منطقه دولت‌آباد کوچ داده شدند.

از مصادیق سالیسته سالاری در اندیشه و عمل شهید بهشتی چه مواردی قابل اشاره است؟

مردم ما خاطرات خوبی از مدیریت قاطع مروح بهشتی، به خصوص در شورای انقلاب، مجلس خبرگان و قوه قضائیه به یاد دارند. پس از شهادت مروح مطهری و وفات مروح طالقانی، کسی نگفت که ریاست شورای انقلاب با کیست، ولی به احتمال قوی با دکتر بهشتی بوده است. شاید شنیدن ویژگیهای ایشان برای بسیاری هنوز هم ثقیل باشد، ولی من عرض می‌کنم که ایشان بسیار گشاده دل و آزاداندیش بود، اما کسانی که به او جفا می‌کردند، اجازه نمی‌دادند این ویژگی‌ها جلوه کنند. شهید بهشتی بسیار قاطع و با اراده بود و همین ویژگی درخشان را مخالفانش تعبیر به دیکتاتوری می‌کردند. نکته جالبی را برای شما بگویم که شاید تا به حال از کسی شنیده باشید. در آزاداندیشی، انصاف و تیزبینی ایشان همین بس که هنگامی که می‌خواستند نخست‌وزیر را انتخاب کنند و بسیاری از چهره‌ها مطرح شدند، شهید بهشتی با نهایت شهامت گفت، «اگر مسعود رجوی دارای افکار التقاطی و مناقفانه نبود، از نظر قدرت اجرایی و توانایی سازماندهی، فرد بسیار مناسبی برای احراز این شغل بود!» انسان خود به خود به یاد جناب مسیح می‌افتد که در مواجهه با لاشه سگی که همه از آن اظهار انزجار می‌کردند، فرمود به ندانهای سفیدش نگاه کنید. شهید بهشتی به قدری بزرگو بود که حتی در چهره یک مناقق، نکته مثبت او را که قدرت سازماندهی بود، نشان کرده بود.

در شرایط کنونی که زمینه خوبی برای معرفی الگوهای ایثار پدید آمده، جنابعالی به عنوان یکی از متولیان فرهنگ چه شیوه‌های جدیدی برای معرفی این چهره‌ها پیشنهاد می‌کنید؟

من معتقدم ارزش هر چیزی که ایثار می‌کنیم، زمانی آشکار می‌شود که شرایط زمانی و مکانی و موقعیت فرد و تأثیر عمل او را ابتدا بر خودش و سپس بر محیط پیرامونش، بررسی کنیم. کسی که ده بسته اسکناس دو هزار تومانی در جیب دارد و به سائلی یک سکه پنجاه تومانی می‌دهد، در واقع ایثار کرده، چون چیزی را از خود کنده و به دیگری بخشیده است. کسی هم که مورد مزاحه محتاجی قرار می‌گیرد که به او صد تومان بدهد و چون ندارد از شمرسازی به خود می‌پیچد و نهایتاً هم نزد همسایه خود می‌رود و صد تومان قرض

آفتابی در پس ابر

حجت الاسلام والمسلمین

استاد علی دوانی



کتابخانه‌ای داشت که بیشتر کتابهایش به زبان خارجی بود تا فارسی و عربی! می‌دیدم که پس از نماز جماعت که در خانه‌اش واقع در قلهک با جمعی از تحصیلکرده‌ها برگزار می‌کرد، مهندسین و دکترها بر سر واژه‌های آلمانی یا انگلیسی با او بحث می‌کردند و از او نظر می‌خواستند که به



در سال ۱۳۲۸ شمسی تازه به قم آمده بودم. روزی با دانش آموزی دبیرستانی از منسوبین سببی، از گذر خان وارد میدان آستانه می‌شدیم که دیدم سیدی روحانی، بلند قامت و با وقار، از جلوی ما گذشت. فامیل ما خندید و گفت، «فلانی! این سید بلند قامت را دیدی؟» گفتم، «آری.» گفت، «این آقا با این که روحانی و از طلاب حوزه است، دبیر انگلیسی دبیرستانهای قم هم هست.» و باز خندید. چون آن روزها تعجب‌آور بود که یک فرد روحانی، انگلیسی بخواند یا بداند، تا چه رسد به این که دبیر انگلیسی دبیرستانهای قم باشد.

نمی‌دانستم او کیست و نامش چیست. چندی بعد، باز او را دیدم که جلوی درگاه صحن حضرت معصومه (ع) که به طرف خیابان ارم باز می‌شد، ایستاده است و به شهید علی قدوسی، مرگ پدرش، مرحوم آیت‌الله آخوند ملا احمد نهاوندی را تسلیت می‌گوید. از شهید قدوسی پرسیدم، «این آقا که بود؟» گفت، «مگر نمی‌شناسی؟ آقا سید محمد بهشتی از فضایی مشهور حوزه است.» گفتم، «من شنیدم ایشان دبیر انگلیسی دبیرستانهای قم است!» گفت، «بله. او می‌خواهد هم باین کار مخارج زندگیش را تأمین کند و هم در لباس روحانی، دانش‌آموزان را تحت مراقبت و نظارت اخلاقی داشته باشد. تدریس زبان انگلیسی باعث اعجاب بچه‌ها هم هست.»

در جلسات متعددی که با فضایی حوزه داشتم، آقای بهشتی از همه چشمگیرتر بود. سخنان نافذ و طلاقت بیانش، لباسش که همیشه تمیز و اتو کرده بود و بوی عطرش که همیشه به مشام می‌خورد، هر بیننده‌ای را تحت تأثیر قرار می‌داد. او هر موضوع علمی که سخن به میان می‌آمد، اطلاع داشت. از فقه، اصول، فلسفه، ادبیات، عربی، شعر، نقاشی و هنر سخن می‌گفت و اظهار نظر می‌کرد. روزی با او در خانه‌اش ملاقات داشتم. خانه‌اش ساده و تمیز و اجاره‌ای و پذیراییش جای و طرفی از کشمش بود که هر کس می‌خواست، چند تایش را برمی‌داشت و در پیشدستی می‌ریخت و میل می‌کرد. او که با حقوق دبیری، زندگی طبلیکی را تأمین می‌کرد، بایستی مواظب دخل و خرجش می‌بود.

مدتی بعد شنیدم که آیت‌الله حاج آقا مرتضی حائری، فرزند ارشد حضرت آیت‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری، بنیانگذار حوزه علمیه قم، دبیرستان دین و دانش را در قم تأسیس کرده است و اداره و سرپرستی آن را به آقای بهشتی داده است. در واقع پیش نهاد امتیاز آن دبیرستان را آقای بهشتی به آیت‌الله حائری داده بود تا بعد خود اداره آن را به عهده بگیرد.

دبیری نباید که دبیرستان دین و دانش در شهر مذهبی قم گل کرد و بهترین دانش‌آموزان را تحویل داد. من هم فرزند اولم محمد را به دبیرستان دین و دانش فرستادم و او که شاگرد ممتاز آن دبیرستان بود، مورد توجه خاص آقای بهشتی واقع شد که هنوز هم این خاطره خوش و افتخار را به یاد دارد.

بعد از مدتی آقای بهشتی چند کلاس هم شبها در همان دبیرستان دین و دانش برای طلاب حوزه دایر کرد تا دبیران دبیرستان، قسمتی از دروس جدید را به طلاب حوزه که یا نخوانده بودند یا کمبود داشتند، بیاموزند. من هم نامنویسی کردم و جزو آن دسته از طلاب بودم. درسهایی که شبها برای طلاب حوزه گذاشته بودند، عبارت بودند از: زبان انگلیسی، فیزیک، شیمی، جامعه‌شناسی، تاریخ علم و گویا روان‌شناسی و شاید هم یکی دو درس دیگر که به خاطر ندارم. من قبلاً و پیش از آنکه در ۱۵ سالگی به نجف اشرف بروم، دو دوره انگلیسی را خوانده بودم. هنوز دفتری که درس فیزیک و شیمی را در آن نوشته‌ام، دارم و گاهی که به آنها نگاه می‌کنم، خاطرات خوش آن ایام که تحت نظارت شهید بهشتی آن درسها را می‌خواندیم، برابم تجدید می‌شود. آقای بهشتی خود تاریخ علم را تدریس می‌کرد و می‌گفت که چگونه علم در یونان بود و به روم انتقال یافت و از روم به بیزانس (روم شرقی) آمد و بعد در دنیا گسترش پیدا کرد و از زبان لاتینی یا یونانی با رومی توسط مسلمانان به عربی برگردانده شد و اینکه بیشتر علم به زبان عربی طی جنگهای صلیبی به اسپانیا و دیگر نقاط اروپا رفت و باعث بیداری مغرب زمین شد. این درسها به چند دوره کشیده شد. ما در دوره اول بودیم. از دوستان آن دوره کسانی را که به یاد دارم آقایان سید محمد خامنه‌ای، سید محمد هزاوه‌ای همدانی و حمیدی همدانی بودند. شاید جمعاً بیست تا سی نفر بودیم. این اقدام شهید بهشتی نقطه عطفی در تاریخ حوزه علمیه قم بود. توجه خاص شهید بهشتی به پرورش نسل جوان و آموزش دروس دینی به آنان و دروس جدید به طلاب حوزه و سابقه تدریس انگلیسی توسط او در دبیرستانهای قم، مخصوصاً شرکت در جلسات فضلاء و مدرسین حوزه برای بحث درباره قیام مراجع قم و در رأس آنها، حضرت امام خمینی (ره)، مورد غلله انجمنهای ایالتی و ولایتی و برخورد ایشان با دولت وقت، دستگاه جبار رژیم ستمشاهی را که سخت از آن بیم داشت، متوجه اهمیت موضوع کرد. نمی‌دانم از چه زمانی بود که گفتند از کار شهید بهشتی در دبیرستان دین و دانش جلوگیری کرده‌اند و ایشان از قم به تهران رفته‌اند.

شهید بهشتی وقتی در قم بود، از جمله در جلسات شبهای چهارشنبه که استاد فقید علامه طباطبایی «اصول فلسفه و روش رئالیسم» را تدریس می‌کردند، مرتب شرکت می‌کرد و سختگوی عمده جلسه بود. برنامه این جلسه هم چنین بود که علامه طباطبایی آن درس را قبلاً می‌نوشت و می‌آورد و می‌خواند و شرح می‌داد و بعد توسط حضار درباره آن بحث و بررسی می‌شد. شهید بهشتی و شهید مطهری از اعضای مهم جلسه بودند، وقتی هم به تهران رفتند، گاهی که به قم می‌آمدند، مقید بودند که در آن جلسه شرکت کنند.

از شرکت‌کنندگان جلسه مزبور کسانی را که به یاد دارم، شهید مطهری، شهید بهشتی، شهید قدوسی، آقایان مکارم، سبحانی، آذری قمی و جمعی دیگر از فضایی نامی حوزه بودند که در دست به خاطر ندارم.

شهید بهشتی در تهران مسئول بررسی کتابهای درسی در وزارت فرهنگ بود. یعنی

سعی داشت نگذارد مباحث خلاف تعالیم اسلام و اصول اخلاقی وارد کتابهای درسی شود و چنان که باید هم از عهده آن برمی‌آمد. پس از رحلت آیت‌الله بروجردی، شهید بهشتی با کمک شهید قدوسی و جمعی دیگر، مدرسه حقانی (منتظریه) قم را به صورت نمونه در آوردند. بوجه آن را گویا از آیت‌الله میلانی و آیت‌الله خوانساری می‌گرفتند.

دروس حوزه به طرز نوین و دروس جنبی دیگر با برنامه‌ریزی دقیق که از آن، طلاب درسخوان و منضبط با بینشی نو پدید آمد، توسط استادان خوبی تدریس می‌شد. بسیاری از مسئولان کنونی نظام، فارغ‌التحصیل آن مدرسه هستند. چند ماه بعد از رحلت آیت‌الله بروجردی، مرحوم شیخ محمد محقق لاهیجانی به عللی نتوانست در بندر هامبورگ آلمان بماند و او که نماینده آیت‌الله بروجردی در آلمان بود، به کشور بازگشت.

به یاد دارم که حاج آقا مرتضی حائری می‌گفت، «آلمان جای آقای بهشتی است.» و سرانجام او را بر آن داشتند که به آلمان برود و امور دینی و مسجد و تشکیلات مذهبی ایرانیان مقیم آلمان را در بندر هامبورگ اداره کند. شهید بهشتی مدت پنج سال در آلمان اقامت داشت و به نحو شایسته‌ای از عهده آن مهم برآمد. می‌شنیدم که جوانان مسلمان و حتی غیر ایرانیها و شیعیان را سخت تحت تأثیر قرار داده است و پیوسته از این شهر آلمان به آن شهر و از این کشور به آن کشور دعوت می‌شود و کنفرانس می‌دهد.

شهید بهشتی پس از پنج سال به ایران بازگشت و در تهران به کارهای علمی و برنامه‌ریزی برای اداره جوانان انقلابی و راهنمایی آنها مشغول شد. از جمله با جمعی، بهترین کتابها را برای مطالعه نسل جوان فهرست‌بندی و تکثیر کرد و به جوانان دختر و پسر می‌دادند تا بدانند چه کتابهایی در چه رشته‌هایی برای آنان سودمند است و می‌توانند بدون تشویش خاطر بخوانند که این، کاری در خور تحسین بود. او به طور پنهانی با گروههای انقلابی دانشجویان و غیر آنان در ارتباط بود. با امام خمینی (ره) که در نجف بودند، ارتباط داشت، رهنمود می‌گرفت و اجرا می‌کرد و بر سر این موضوع نیز گویا چند بار با او داشتند.

در یک کلام، شهید بهشتی در حد خود فردی استثنایی بود. چهار زبان را خوب می‌دانست، از جمله انگلیسی، آلمانی و عربی، ... کتابخانه‌ای داشت که بیشتر کتابهایش به زبان خارجی بود تا فارسی و عربی! می‌دیدم که پس از نماز جماعت که در خانه‌اش واقع در قلهک با جمعی از تحصیلکرده‌ها برگزار می‌کرد، مهندسین و دکترها بر سر واژه‌های آلمانی یا انگلیسی با او بحث می‌کردند و از او نظر می‌خواستند که به راستی برای من به عنوان هم‌لباس او غرور آفرین بود.

شهید بهشتی عمری را در برنامه‌ریزی برای آموزش جوانان و تربیت آنان صرف کرد و بیشتر اوقاتش صرف ساختن و هدایت آنان می‌شد و در اندیشه حفظ آنان از خطرات انحرافی بود. برای تأمین این منظور با آقایان مهدوی‌کنی، سید عبدالکریم موسوی اردبیلی، امامی‌کاشانی و گویا شهید مطهری در کانون «توحید» برنامه‌ریزی می‌کرد. در آن جمع، او هم صاحب نظر اصلی بود و هم حرف آخر را می‌زد. روزی که در آن جا بودم، امام موسی صدر نامه‌ای را با چند جزوه از سرگذشت حرکت جنبش امل لبنان فرستاده بود. شهید بهشتی جزوه را با فصاحت کامل خواند و چند هم عالی که همه چشم به او دوخته بودیم و عربی خوانی او را می‌نگریستیم. در هر کار انقلابی و فرهنگی اسلامی، شهید بهشتی با نظارت داشت یا پیشنهادات او بود که اعمال می‌شدند. دیگران از او نظر می‌خواستند و او بود که رهنمود می‌داد. البته استاد شهید مطهری در این خصوص جای خود را داشت. در ایامی که امام در پاریس بودند، شهید بهشتی و شهید مطهری، دو عنصر اصلی در تنظیم کارها و اداره نهضت بودند و رهبری اسمیته استقبال از امام را به عهده داشتند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، شهید بهشتی یکی از اعضای مؤثر شورای انقلاب و رئیس دیوان عالی کشور بود. برادرش که در کنار شهید بهشتی فعالیت می‌کرد، پس از شهادت او می‌گفت، «همین که شهید بهشتی از پله‌های وزارت دادگستری بالا می‌رفت و در اتاق خود می‌نشست، تمام چهار طبقه عظیم وزارتخانه، در سکوت فرو می‌رفت، گویی شهید بهشتی یک یک مردان و زنان حاضر در آن را چهار طبقه را زیر نظر دارد و همه نیز این طور باور داشتند.» و این خود نمایانگر شخصیت نافذ آن وزنه علمی و نشانه متانت و وقار او بود که همه احترام او را پاس می‌داشتند. به طور خلاصه، آیت‌الله شهید بهشتی از آغاز انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی (ره) تا پیروزی آن، چهره درخشان انقلاب بود و در کنار کارهای علمی و فرهنگی و تعلیمی و تربیتی، لحظه‌ای از فکر انقلاب و توجه به رهنمودهای امام خمینی (ره) غافل نمی‌شد و با توجه به وضعی که داشت، کارهای بس مشکل را به عهده گرفته بود.

چقدر برای من ناگوار بود که می‌دیدم کسی مثل ابوالحسن بنی صدر رئیس جمهور و شهید بهشتی نظاره‌گر اعمال و رفتار او باشد. مظلومیت شهید بهشتی تنها در این نبود که که لیاقت و کفایتش برای کارهای مهم مملکتی درست شناخته نشد. بارها که گفته‌ام که مظلومیت او در این بود که به عنوان یک چهره بزرگ علمی شناخته نشد و به واسطه گرفتاریهای اداری و برنامه‌های تعلیمی و تربیتی که داشت، فرصت نیافت مانند شهید مطهری افکارش را پیاده کند و آثار علمی از خود به یادگار بگذارد. آیت‌الله، شهید مظلوم بهشتی اگر در معقول و منقول به سان آیت‌الله شهید مطهری نبود، کمتر هم نبود؛ با این فرق که شهید مطهری بیشتر به کارهای علمی و تألیف می‌پرداخت و شهید بهشتی این فرصت را نیافت.

درباره تشریح شخصیت آیت‌الله شهید بهشتی تاکنون کارهایی انجام گرفته است، ولی او هنوز چنان که باید شناخته نشده است. بیش از اینها باید کار کرد تا چهره واقعی او از وای مظلومیتی که داشت، نمود پیدا کند و آن طور که بوده است، شناخته شود.



پادمان هفتم تیر سالروز شهادت آیت‌الله بهشتی و یارانش